

## بحثی اجمالی در شیوه نویسندهگی ابوالفضل بیهقی

دکتر محمد غلامرضایی

استاد زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه شهید بهشتی - تهران

### چکیده

تاریخ بیهقی، یکی از متن‌های مهم زبان فارسی است که به جز اهمیت‌های تاریخی و جغرافیایی و ادبی و اجتماعی، از نظر شیوه نویسندهگی نیز اهمیتی خاص دارد. نثر بیهقی - که دنباله نثر استادش ابونصر مشکان است - ویژگی‌هایی دارد که از یک سو با نثر دوره سامانی مرتبط است و از سوی دیگر، حلقه واسطه‌ای است که به نثرهای فنی می‌پیوندد. علاوه بر این، ویژگی‌هایی در آن هست که آن را از مشابهات خود ممتاز می‌سازد. به جز کهنگی‌های زبانی، اطناب به صورت‌های گوناگون، بعضی مختصات شعری، علی‌الخصوص کنایه و تشبیه، تأثیرپذیری از زبان و ادب عربی به گونه‌های مختلف در نثر بیهقی نمود دارد. شیوه‌های خاص بیهقی بیشتر در جمله بندی، پاره‌ای تقدیم‌ها و تأخیرها، واژه‌سازی و استعمال تعابیرات خاص کنایی و پاره‌ای تخیلات شاعرانه نمود یافته است.

واژه‌های کلیدی: نثر بیهقی، کهنگی‌های زبانی، اطناب، عناصر شعری، اصطلاحات دیوانی.

تاریخ بیهقی، تألیف ابوالفضل بیهقی (متوفای ۴۷۰) در غزنین، یکی از معتبرترین و جذاب‌ترین متن‌های فارسی است. بیهقی - که پس از تحصیل در نیشابور به دیوان رسالت محمود غزنوی پیوست - زیر دست ابونصر مشکان به ترسّل اشتغال داشت و در دوره جانشینان مسعود، مدتی عهده‌دار دیوان رسالت شد، سپس به زندان افتاد و پس از آزادی، انزوا گزید.<sup>۱</sup>

تاریخ او، کتابی مفصل بوده، مشتمل بر تاریخ عصر محمود از سال ۴۰۹ ق. (تاریخ بیهقی، ص ۳۴۲) تا بخشی از دوران جانشینان مسعود - یعنی تا سال ۴۵۹ (همان، ص ۲۵۰) - درسی مجلد.<sup>۲</sup> آنچه اکنون در دست است بخشی از مجلد پنجم تا پایان مجلد نهم و باب خوارزم که بخشی است از مجلد دهم.

تاریخ بیهقی از جهات گوناگون اهمیت دارد: نخست اینکه مفصل‌ترین و مهم‌ترین منبعی است از تاریخ غزنویان - بخصوص تاریخ عصر مسعود - که به دست ما رسیده است. دیگر اینکه بیهقی به دلیل آنکه خود دبیر دیوان رسالت بوده، به بخشی مهم از اسناد دولتی دسترسی داشته و خود شاهد پاره‌ای حوادث بوده و مطالبی را از افراد ثقة می‌شنیده است و از همه این‌ها یادداشت تهیه می‌کرده و این تعلیق‌ها مواد آغازین کتاب وی بوده است. به همین سبب تاریخ بیهقی از نظر صحت مطالب، از تاریخ‌های نادر زبان فارسی است. سدیگر آن که، بیهقی در تحریر مطالب، دقت و امانت فراوان داشته است. چهارم آنکه وی به جزئیات مطالب و حوادث نظر داشته و آنها را به تفصیل بیان کرده،<sup>۳</sup> به همین سبب به جز اطلاعات تاریخی، فواید ادبی و اجتماعی و جغرافیایی نیز از این کتاب به دست می‌آید. پنجم اینکه، بیهقی به ذکر حوادث اکتفا نمی‌کند، بلکه شخصیت و درون افراد را می‌کاود و به تصویر می‌کشد تا خواننده بتواند حوادث را بهتر علت‌یابی و توطئه‌ها و دسیسه‌های جاری را در دربار مسعود غزنوی درست‌تر تجزیه و تحلیل کند.

تاریخ بیهقی، از نمونه‌های ممتاز نثر فارسی است. علاوه بر زبان و لحن صمیمی بیهقی، به جهات فصاحت و بلاغت و قدرت بیان، کتابی است ممتاز. هر چند که نامه‌های ابونصر مشکان - صاحب دیوان رسالت محمود و مسعود - که بیهقی خود آنها را گرد آورده و مقامات محمودی<sup>۴</sup> نامیده بود - از میان رفته اما از مقایسه نمونه‌هایی از نوشته‌های

بونصر که در تاریخ بیهقی آمده با نثر بیهقی، می‌توان دریافت که شیوه‌نویسندگی شاگرد در مجموع دنباله شیوه‌استاد است (بهار، ج ۲، ص ۶۷).

مهم‌ترین ویژگی‌های سبکی نثر بیهقی این‌هاست:

۱- نثر او از نظر پاره‌ای کهنگی‌های زبانی، دنباله‌ی نثرهای دوران سامانی است؛ به همین سبب بسیاری از ویژگی‌های زبانی دوران رشد و تکوین در آن نمود دارد از جمله:  
- صفت اشاره این برای تعریف: من امروز با این اعیان و مقدمان چند شغل مهم دارم (ص ۷).

- حرف اضافه به به معنی برای و به قصد: بندگان بدین آمده‌اند (ص ۱۰).

- افزودن به بر سر مصدر: مردم شهر نیز روی به بیرون آوردند و به زدن گرفتند (ص ۴۷).

- آمدن ه عربی با تلفظ ت مانند: درجت، رقعت، عاطفت، رتبت، حاشیت، صلت، محلت، حیلت، زیادت، ثمرت، مظلمت، مکاتبیت. گاه گاه بعضی از این واژه‌ها یا هاء غیر ملفوظ هم آمده است مانند: رقعه، مرتبه، درجه.

- دوباره جمع بستن جمع‌های عربی، مانند: احوال‌ها (ص ۱۴)، شرایطها (ص ۱۸۵)، دقایق‌ها (ص ۴۵۹).

- آمدن حرف را به معانی و صورت‌های گوناگون:

فرمان چنان بود علی را (ص ۷)، ما را مقرر است (ص ۸)، فرمان نیست که هیچ کس را از کسان وی بازداشته شود (ص ۸)، وی را این خبر رسیده باشد (ص ۱۵)، مَلِکِ اسلام را - محمود - در دل افکند که اینجا آمد (ص ۲۳)، بوالفضل و ابراهیم را و دیگران را به دیوان باید رفت (ص ۴۴)

- فراوانی فعل‌های پیشوندی مانند باز نمودن و باز آمدن (ص ۵): برخواندن (ص ۸)، در گذشتن (ص ۳۰)، دریافتن (ص ۲۲)، برداشتن (ص ۲۸)، درکشیدن (ص ۳۲)، درپیچیدن (ص ۳۸)، باز بردن (ص ۴۲)، برآمدن (ص ۴۷)، فرو گذاشتن (ص ۲۹۷)، فراکردن (ص ۲۹۹)، باز ستدن (ص ۳۰۸)، برافزودن (ص ۴۰۲)، فراشدن (ص ۴۰۴)، باز ایستادن (ص ۴۰۵)، فروکوفتن (ص ۴۱۲).

- فعل‌های لازم که به تدریج به صورت متعدی به کار رفته است: «قوم به جمله بپراکندند.» (ص ۱۰).

- فعل‌های متعدی که به تدریج به صورت لازم به کار رفته: «... چگونگی آن و به درگاه رسیدن را به جای ماندم.» (ص ۱۲).

- کاربرد فعل‌ها در معنی‌هایی که به تدریج در دوران بعد متروک شده یا تغییر کرده است:

رفتن به معنی جریان یافتن: «و قضای ایزد عزوجل چنان رود که وی خواهد.» (ص ۱)؛ و نیز به معنی متناسب بودن: «شراب و نشاط با فراغت دل رود.» (ص ۵).  
پیوستن به معنی انجام دادن و معادل کردن: «در آن وقت سکون را کاری پیوستند.» (ص ۳).

باشد به معنی اتفاق افتاد: «آنچه تقدیر است ناچار باشد.» (ص ۴-۵).  
داشتن به معنی ادامه داشتن: «چون شراب دریافت و بختند، خماری منکر آرد که بیدار شوند و دو سه روز بدارد.» (ص ۵).

دیدن به معنی صلاح دیدن: «حاجب چه دیده است در این باب؟» (ص ۹).  
اندیشه داشتن به معنی مراقب بودن و اندیشه‌مند به معنی ترسان و نگران، مکرر در تاریخ بی‌هقی به کار رفته است؛ و از این دست است تازه گشتن خیر (ص ۴) به معنی خبری جدید پیش آمدن یا چیزی و نعمتی جدید به دست آمدن (ص ۳۷۴)، نهادن (ص ۱۵) به معنی قرار گذاشتن، نگریستن در چیزی (ص ۱۵) به معنی تأمل کردن، دریافتن (ص ۲۲) به معنی تدارک و جبران کردن و تلافی کردن، انداختن (ص ۲۵) به معنی نثار کردن، برداشتن (ص ۲۸) به معنی حرکت کردن و نقل مکان کردن، درکشیدن (ص ۳۲) به همان معنی، دادن (ص ۴۷) به معنی زدن و کشتن، نشانیدن (ص ۲۹۶) به معنی معزول کردن و زندانی کردن.

- به کار بردن فعل آمدن در ساخت فعل‌های مجهول: «هر چه اینجا رود سوی وی نبشته می‌آید.» (ص ۱۴).

- به کار بردن قیدها یا صفت‌هایی که مرکب است از پیشوند فارسی با اسم عربی یا فارسی:

سخت به تعجیل، بسیج آمدن کند (ص ۱۴)، ولی عهد به حقیقت اوست (ص ۱۹) تدبیر این نواحی بواجبی ساخته آید (ص ۲۱)، بسیار ذلت به افراط ما در گذشته است (ص ۳۰)، کارها به جدت‌تر پیش گرفتند (ص ۴۰)، ... آنکه به نوی فراز آورده است (ص ۴۰)

همچنین قیدهایی چون: سخت، نیک، تفت، راست، صعب و امثال این، مکرر در تاریخ بیهقی به کار رفته است. کهنگی‌هایی از این دست در نثر بیهقی فراوان است و استخراج و بررسی آنها بحثی است دراز دامن. این‌ها مثنی بود از خروار.

۲- اطناب: بیهقی برخلاف نویسندگان عصر سامانی و بعضی معاصران خود مانند گردیزی، در نگارش تاریخ، بیشتر به اطناب متمایل است (همان، ص ۶۷ به بعد). این اطناب به شیوه‌هایی خاص ایجاد شده که بعضی از آنها عبارتند از:

- توصیف. بیهقی گاه گاه افراد و صحنه‌ها را توصیف و در ذهن خواننده مجسم می‌کند مانند: ... چون این کوکبه راست شد، من که بوالفضلم و قومی بیرون طارم به دکان‌ها بودیم نشسته در انتظار حسنگ. یک ساعت بود. حسنگ پیدا آمد بی بند. جبه‌ای داشت خبری رنگ با سیاه می‌زد، خلق گونه، دراعه و ردائی سخت پاکیزه و دستاری نشابوری مالیده و موزه میکائیلی نو در پای و موی سر مالیده زیر دستار پوشیده کرده اندک مایه پیدا می‌بود، و والی حرس با وی و علی رایض و بسیار پیاده از هر دستی (ص ۲۲۹).

من که بوالفضلم، این بوالمظفر را به نشابور دیدم در سنه اربعمائه، پیری سخت بشکوه، دراز بالای و روی سرخ و موی سفید چون کافور. دراعه سپید پوشیدی با بسیار طاق‌های ملحم مرغزی و اسبی بلند برنشستی، بناگوشی و بر بند و پاردم و ساخت آهن سیم کوفت سخت پاکیزه و جناغی ادیم سپید و غاشیه رکابدارش در بغل گرفتی (ص ۴۵۷-۴۵۸).

**– نقل داستان.** بیهقی به مناسبت ذکر بعضی حوادث، داستان‌هایی از گذشتگان نقل می‌کند. این داستان‌ها مؤید سخن بیهقی است یا مشابه واقعه‌ای که در دست‌تحریر دارد و چنانکه خود، گاه اشاره می‌کند بر اساس تداعی ذهنی آورده می‌شود، مانند: داستان مأمون و فضل بن ربیع، داستان مأمون و ملطفه‌ها، داستان نصر بن احمد در علاج خشم خود، داستان فضل سهل ذوالریاستین با حسین بن المصعب، حکایت افشین و بودلف، داستان عبدالله زبیر، داستان قتل جعفر برمکی، داستان‌هایی از سبکتکین، داستان هارون با یحیی برمکی، داستان بوالمظفر برغشی و ...

وی بارها درباره تفصیل دادن کتاب با این گونه داستان‌ها، یادآوری کرده که قصدش، آراستن تاریخ به حکایات گذشتگان و بیان نکته‌ها و نادره‌هاست: و غرض در آوردن حکایات، آن باشد تا تاریخ بدان آراسته گردد ... و فایده کتب و حکایات و سیر گذشته این است که آن را به تدریج برخوانند و آنچه بیاید و به کار آید بردارند (ص ۳۹).

سخن اگر دراز شود از نکته و نادره خالی نباشد (ص ۳۰۷).

و پس از ذکر بعضی حکایت‌ها، خواننده را به غور آن توجه می‌دهد: خردمندان دانند که غور این حکایت چیست (ص ۳۹)

بی شک نقل این گونه داستان‌ها در بیان تاریخ – که موضوع اصلی کتاب است – گسست می‌افکند.

شیوه بیهقی، معمولاً این است که با جمله‌ای و تذکری، خواننده را بر سر مطلب می‌برد: ... و پس به سیر تاریخ باز شدم (ص ۳۹، و مشابه آن صص ۴۲۸ و ۴۵۹ و ...)

**– آوردن حکمت و اندرز.** بیهقی در جای جای از تاریخ به مناسبت‌های گوناگون و از جمله پس از زندانی شدن یا مرگ بعضی از بزرگان یا خطبه آغاز بعضی مباحث، مطالبی در حکمت و نصیحت و نکوهش دنیا و امثال این می‌آورد مانند فصلی که در باب قوت‌های سه گانه نفس نوشته و آنچه پس از مرگ حسنک یا بونصر مشکان و امثال آن آورده است:

... چون حال وی، ظاهر است زیادت از این نگویم که گذشته است و غایت کار آدمی مرگ است. نیکوکاری و خوی نیک بهتر تا به دو جهان سود دارد و بردمد (ص ۲۷).

... خردمند آن است که دست در قناعت زند که برهنه آمده است و برهنه خواهد گذشت و در خبر آمده است: *من أصبح آمناً في سرب به معافى في بدنه و عنده قوت يومه فكأنما حار الدنيا بحذافيرها*. ایزد تعالی توفیق خیرات دهد و سعادت این جهان و آن جهان روزی کناد (ص ۴۴۸).

– **استشهاد**. بیهقی به مناسبت‌های گوناگون اشعاری به فارسی و عربی از شاعران – بی‌نام و بانام – نقل کرده است. نمونه‌ها را می‌توان در صفحه‌های ۲۸ و ۳۹ و ۶۷ و ۸۵ و ۱۵۲ و ۲۴۴ تا ۲۴۷ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۴۸۰ تا ۴۸۳ و ۴۸۷ و ۴۹۴ و ... مشاهده کرد. قصد بیهقی از آوردن اشعار، تزئین نثر نیست بلکه به مناسبت‌هایی مانند ستایش یا تسلیت و مرثیه و اندرز و امثال این، اشعاری نقل می‌کند؛ به همین سبب رابطه نوشته او با اشعار معمولاً رابطه‌ای است معنائی. چند قصیده نیز از ابوحنیفه اسکافی نقل کرده که به پیشنهاد بیهقی و بر اساس بعضی مسائل و حوادث گذشته سروده شده است. بجز استشهاد به شعر، بیهقی در مواضع متعدد، و به مناسبت، به بخش‌هایی از آیات قرآن، احادیث نبوی، ضرب‌المثل‌های عربی و فارسی استناد کرده است. در بیشتر این استنادها، نیز رابطه، معنایی است و مورد استناد قابل حذف: چند رنج رسید ارسلان جاذب راوغازی سپاه سالار را تا آنگاه که آن ترکمانان را از خراسان بیرون کردند، و لا مردّ لقضاء الله عزّ ذکره (ص ۷۷).

... بزرگ‌تر گواهی بر این چه می‌گوییم کلام آفریدگار است *جلّ جلاله و تقدّست سماؤه* که گفته است: *قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* (ص ۱۱۴).

... و پیغمبر ما علیه السلام گفته است: *مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ* (ص ۱۱۸).

... و بیارم ناچار این حال را تا بر آن واقف شده آید، و لا مردّ لقضاء الله (ص ۱۹۷).

... و از حدیث، حدیث شکافد. در ذوالریاستین که فضل سهل را گفتند و ... قصه‌ای دراز بگویم ... (ص ۱۷۰).

... نعمت تو بر من سخت بسیار است تا به لهُو و شراب می‌پردازم. از این بی‌راهی هلاک می‌شوم. نخست نان آن‌گاه شراب (ص ۴۰۷).

... گفت: آری سیر خورده، گرسنه را مست و دیوانه پندارد (ص ۴۰۷)

... پنداشتند که چون او کار آنجا رسید در وقت قلعت به جنگ یا به صلح به دست ایشان آید تا علامت مردی را بر بام قلعت بزنند، و الظنُّ یُخطی و یُصیب (ص ۶۰۴).

... این چه حدیث است؟ إِنَّ اللَّهَ جُنُوداً مِنْهَا الْعَسَل (ص ۶۸۲).

به جز اینها، پاره‌ای کاربردها در نثر بیهقی هست که اگر چه جنبه اطناب تفصیلی ندارد، از نظر معنی قابل حذف است. به نمونه‌های زیر - که با خط مشخص شده است - توجه فرمایید:

نامه سلطان مسعود رسید بر دستِ دو سوار از آن وی (ص ۶)

حشمتی بزرگ افکنید به کشتنِ بسیار که کنید (ص ۴۷).

بوسهل زوزنی ... به مردمان می نمود که این وزارت بدو می دادند. نخواست و خواجه را وی آورده است و کسانی که خرد داشتند، دانستند که نه چنان است که او می گوید (ص ۱۸۸ - ۱۸۹).

**۳- عناصر شعری.** اگر چه مبنای نویسندگی بیهقی غلبه عناصر شعری و موسیقائی و تخیل نیست، با این وجود، این عناصر را بیش از گذشتگان خود به کار گرفته است؛ از جمله تشبیه - که هم به صورت گسترده و هم به صورت اضافه تشبیهی نسبتاً فراوان به کار برده است مانند ترکیب‌ها و جمله‌های زیر:

خوابِ امن (ص ۲۱)، سایه رحمت (ص ۲۱)، روزِ عمر (ص ۲۷)، پیراهنِ مُلک (ص ۱۱۴)، بیغولهُ غُطلت (ص ۱۳۰)، تخمِ نیکی (ص ۳۰۸)، علی تگین مارِ دُم کنده است (ص ۳۷۵)، با وی خلعتی باشد از حُسنِ رای امیرالمؤمنین (ص ۳۸۶)، شرط آن است که وقتِ گل، ساتگینی خورند که مهمانی است چهل روزه (ص ۴۳۵)، نسخه بیعت و سوگندنامه را استاد من به پارسی کرده بود، ترجمه‌ای راست چون دیبای رومی (ص ۳۸۷)، مرگ، خانه زندگانی است (ص ۴۲۶)، لباسِ شرم (ص ۴۲۶)، از خوی بد دور باشید که آن بندِ گران است بر دل و بر پای (ص ۴۲۶)، پیراهنِ صبر (ص ۴۲۸)، پیراهنِ نعمت (ص ۴۸۰)، ایزد عزّ ذکره را تقدیرهاست چون شمشیر برنده ... (ص ۸۴۶)، قبضه تسلیم (ص ۸۴۶)، قبضه توکل (ص ۸۴۶)، لباسِ شادی (ص ۸۵۳).



استعاره در تاریخ بیهقی بسیار کم کاربرد است. نمونه‌های آن: جاسوسِ فلک (ص ۱۹۰)، استعاره از منجم، گرگِ پیر (۲۹۸ و ۴۴۵) یک جا استعاره از میمندی و جایی دیگر استعاره از احمدِ عبدالصمد، آنجا که آنان را به زیرکی و کاردانی و باتجربگی توصیف می‌کند، روضهٔ رضوانی (ص ۳۸۹) استعاره برای نوشته‌های بونصر مشکان، و شیر و یوز و روباه در این جمله: «روباهان را زهره نباشد از شیر خشم آلود که صید به یوزان نمایند که این در، سخت بیسته است» (ص ۴۳۵).

در این جمله، شیر استعاره است از محمود غزنوی و یوز استعاره است از میمندی و روباهان استعاره است از زیر دستان به صورت عام و بونصر مشکان به صورت خاص. بیهقی، گاه به یاری تشخیص و تشبیه، جمله‌هایی شاعرانه پرداخته است مانند: محمود و مسعود رحمه الله علیهما، دو آفتاب روشن بودند پوشیدهٔ صبحی و شفقی که چون آن صبح و شفق بر گذشته است روشنی آن آفتاب‌ها پیدا آمده است (ص ۱۱۶). اسکندر مردی بود که آتش‌وار، سلطانی وی نیرو گرفت و بر بالا شد، روزی چند سخت اندک و پس خاکستر شد (ص ۱۱۲).

اسکندر مردی بوده است با طول و عرض و بانگ و برق و صاعقه، چنانکه در بهار و تابستان ابر باشد که به پادشاهان روی زمین بگذشته است و بباریده و باز شده ... (ص ۱۱۳)، شادی و طرب در پرواز آمد (ص ۳۷۳). آنچه از باغ من از گل صد برگ بخرید شبگیر آن را به خدمت امیر فرستادم (ص ۴۳۵). قلم را لختی بروی بگریانم (ص ۷۹۵)، از چنین سخنان با چندان صنعت و معنی، کاغذ تاجی مرصع بر سر نهاد (ص ۸۶۲).

در تاریخ بیهقی، کنایه‌های متعددی به کار رفته که بعضی از آنها در کتاب‌های دیگر دیده نشده است. از جمله کنایه‌های وی این‌هاست: یکرویه شدن کار (ص ۵۱)، به صحرا افتادن کسی (بی‌پناه شدن) (ص ۱۳)، چشم به راه داشتن (ص ۱۴)، سایه بر جانبی انداختن (ص ۱۵)، باد در سر کردن (ص ۱۵)، چشم زخم (ص ۱۶)، در سؤال و جواب افکندن کار (ص ۱۶)، نمد اسب کسی خشک نشدن (ص ۲۳)، باد کسی نشستن (ص ۲۸)، فرمان یافتن (ص ۲۹)، سپری شدن (ص ۲۹)، از پیر کار افتادن (ص ۴۳)، از پرده افتادن (ص ۴۳)، گند شدن دندان کسی (ص ۴۷)، بیگانه شدن روز (ص ۴۷)، بر مرکب چوبین نشستن

(ص ۲۲۳)، پُر شدنِ قفیز (ص ۳۰۴)، موی به دو نیم شکافتن (ص ۳۷۲)، دستِ کسی را در خاک مالیدن (ص ۳۷۲)، خواب دیدن (ص ۳۷۵)، قاف تا قافِ جهان (ص ۳۷۹)، دُرد آشامیدن (ص ۴۱۲)، آینه فرارویِ کسی داشتن (ص ۴۱۴)، ناقه و جمل در کاری نداشتن (ص ۴۱۴) رَمه دور رسیدن (ص ۴۱۴)، آفروشهٔ نان بودن (ص ۴۱۶)، سنگِ کسی را در رود گردانیدن (ص ۴۱۹)، دندان نمودن (ص ۴۲۳)، کرانه شدن (ص ۴۲۶)، از تاریکی به روشنایی آمدن (ص ۴۲۷)، انفاسِ کسی را شمردن (ص ۴۲۷)، گام فراخ نهادن (ص ۴۳۰)، میدانِ فراخ یافتن (ص ۴۳۰)، جهانی سبز و زرد و سرخ بودن (ص ۴۳۲)، کور و کبود بازگشتن (ص ۴۴۰)، بادی در میان جهیدن (ص ۴۴۴)، پوست باز کرده (ص ۴۵۰)، مالی را از دیده و دندان کسی باز کشیدن (ص ۴۶۲)، پنبه از گوشِ کسی کشیدن (ص ۴۶۳)، کسی را آفتاب تا سایه نگذاشتن (ص ۴۶۳)، خاک و نمک بیختن (ص ۷۶۳)، لت انبان (ص ۸۴۰)، به سر سنان آمدن (ص ۸۴۸)، به جوال فرو کردن کسی را (ص ۹۲۱) و موارد متعدد دیگر از این دست.

کنایه، پرکاربردترین عنصر تخیل در نثر بیهقی است.

سجع و صنایع لفظی در شیوهٔ نثر نویسی بیهقی، جایگاهی در خور ندارد و آنچه هست اندک است و به نظر تصادفی می‌نماید مانند:

وجودش همیشه باد و فِقدِ وی هیچ گوش مشنواد (ص ۴۱۸)

و بعضی نیز در نوشته‌های منقول از بونصر مشکان دیده می‌شود مانند:

حکم او راست در راندن منحت و محنت و نمودن انواع کامکاری و قدرت (ص ۱-۲)

اما در تاریخ بیهقی در بسیاری جای‌ها، در جمله‌ها و عبارات، آهنگی هست که گوش خواننده، آن را در می‌یابد و در مجموع، متن را موسیقایی می‌نمایاند مانند:

و این دو تن برفتند با بگتگین بگفتند (ص ۹)، مردان و عدت و آلت سخت تمام است آنجا (ص ۱۶)، نه بر گراف است حدیث پادشاهان (ص ۲۱)، اگر قصد دیدار دیگر کس است... (ص ۲۱۳)، ... از حسن بمانده به مرگش (ص ۲۹۹)، چاشتگاه، اسکداری رسید، حلقه برافکنده و بر در زده (ص ۴۳۷)، ضیعتی نیکو خرید آنجا (ص ۴۵۷)، همه مناظره و کارِ بوحنیفه می‌آرد (ص ۶۹۶)، کار ترکمانان را جای بر میان بست (ص ۷۳۰)

۳- **عناصر عربی.** در نثر بیهقی، عناصر عربی بیشتر است از نثرهای دوران سلطانی؛ زیرا زبان ترسّلت و ادبی، هر چه از دوران سامانی دورتر می‌شود، با عناصر عربی آمیختگی بیشتر می‌یابد. این آمیختگی در نثر بیهقی از چند وجه است:

نخست، اینکه به موازات حاصل مصدرهای فارسی و صفت‌ها و قیده‌های ونددار فارسی که با واژه‌های عربی ساخته می‌شده، واژه‌های عربی متعددی نیز به کار رفته است، گروهی از این واژه‌ها، ساده و مأنوس است و گروهی دیگر اگر چه از واژه‌های متروک و مغلق نیست، در متن‌های پیش از بیهقی معمولاً به کار نرفته مانند تشبّط (ص ۵)، مُبرم (ص ۱۱)، مُستعمل (ص ۱۶)، (به معنی به عمل آمده). اِحمام (ص ۱۸)، اَسَنّ (شاید لَسین) ۵، مُحجم (ص ۲۲)، مُتغلب (ص ۲۳)، نَهْمَت (ص ۲۶)، اُهبّت (ص ۲۷)، مُخِفّ (ص ۲۷)، باغی (ص ۳۴)، غادر (ص ۳۴)، غَلَس (ص ۳۵)، توقیر (ص ۳۵)، تبجیل (ص ۳۵)، اصطناع (ص ۳۶) و ۳۰۸، اقتراح (ص ۴۶)، مستوفز (ص ۱۱۰)، تضریب و اغراء (ص ۲۹۸)، اَخَفّ (ص ۳۰۱)، استقصا (ص ۳۰۵)، شَطَط (ص ۳۴۶)، اَغْرّ (ص ۳۷۳)، مُحَجَّل (ص ۳۷۳)، مُشَبَّع (ص ۳۷۳)، مِقرعه (ص ۳۸۵)، متربّد (ص ۴۰۲)، استظهار (ص ۴۰۴)، مشافهه (ص ۴۱۵)، تخلیط (ص ۴۱۶)، متسوّق و مُضَرَّب (ص ۴۱۸)، حصافت (ص ۴۱۸)، استصواب (ص ۴۱۹)، منخزل (ص ۴۲۰)، ترفع (ص ۴۲۰)، تسحب و تبسّط (ص ۴۲۰)، محلّط (ص ۴۲۱)، شَهْم (ص ۴۳۰)، خِفّ (ص ۴۳۷)، مُضَرَّب (ص ۴۴۰)، مُشَرَّح (ص ۴۵۱)، مِخَفّه (ص ۴۵۶)، ناجم (ص ۵۳۴)، مغایظه (ص ۵۳۶)، افتعال (ص ۵۳۹)، تنگر (ص ۵۴۰)، مغافسه (ص ۵۴۳)، سُمج (ص ۵۴۷)، تماسک (ص ۸۴۷)، حَزْر (ص ۸۵۲)، غَضاضت (ص ۸۵۲)، استسلام (ص ۹۰۲) و موارد متعدد دیگر از این دست.

دو دیگر، اینکه جمع‌های عربی در تاریخ بیهقی، فراوان‌تر و متنوع‌تر است از نثرهای دوران سامانی. اگر از جمع‌های رایج و مأنوس مانند اعیان و فقها و قضاة و وظایف و احوال و املاک و ابواب و حوادث و اجداد و مانند اینها چشم‌پوشیم، پاره‌ای جمع‌ها نیز در آن دیده می‌شود که در متن‌های پیشین کم‌تر به کار رفته است مانند رواتب (ص ۱۰)، خبایا (ص ۱۱)، نُعوت (ص ۱۸)، ضیاع (ص ۲۱)، قرامطه (ص ۲۳)، ایادی (ص ۳۳)، سِیر (ص ۳۹)، مرافعات (ص ۴۲)، طُرُق و سُبُل (ص ۴۳)، مخاذیل (ص ۴۶)، دقایق و

مضایق (ص ۳۰۸)، معالیک (ص ۳۷۲)، طلایع (ص ۴۳۹)، اقاویص (ص ۴۵۱)، طرایف (ص ۵۳۷)، آذناپ (ص ۹۲۳) و ...

معمولاً جمع‌های مکسر و جمع‌های مؤنث سالم به کار رفته و جمع‌های مذکر سالم در کتاب نیست یا بسیار اندک است.

سه دیگر اینکه، واژه‌های تنوین‌دار عربی که در متون پیش از بیهقی، بسیار کم کاربرد است، در تاریخ بیهقی نه فراوان اما بیش از نثرهای پیشین به کار رفته است و گاه این کاربرد، به صورت عبارت است که در هر صورت در فارسی قید شمرده می‌شود:

صواب آن است که عزیزاً مکرماً بدان قلعت مقیم می‌باشد (ص ۸)

این قید چند بار در تاریخ بیهقی به کار رفته. حسن متوکلاً علی الله عز ذکره پیش کار رفت (ص ۴۶)

چهارم، اینکه ترکیب‌های عربی نیز در تاریخ بیهقی بیش‌تر و متنوع‌تر است:

فأما از مشورت کردن، چاره نیست (ص ۱۴، و نیز ص ۳۱)

در وقت، صواب دید که سید عبدالعزیز علوی را که از دُهاة الرجال بود به رسولی به غزنین فرستد (ص ۱۸)

نامه امیرالمؤمنین ... رسید به ری به تعزیت و تهنیت علی الرّسم فی مثله (ص ۱۸)

گفت بعینه همچنین از بغلان به من نبشته بودند (ص ۲۹ و نیز ص ۴۲۱)

و نمونه‌های دیگر مانند عاجل الحال (ص ۴۲ و ۴۰۹ و ۴۱۳)، قدیم الدهر (ص ۳۰۸ و ۵۵۰)، لطائف الحیل (ص ۴۲۲ و ۹۲۱)، آخر الزمان (ص ۴۲۵)، لا و لا کرامه (ص ۴۶۳)، ریجّ فی القفص (ص ۶۶)، ساحل الحیوة (ص ۲۵۰)، خلیفه الدار (ص ۴۵۳)، فحول الرجال (ص ۴۶۱)، ولی النعم (۴۶۹)، رمیه من غیر رام (ص ۵۲۲)، هلمّ جراً (ص ۵۲۴)، بعد قضاء الله (ص ۵۳۹)، علی طریق الاستلات (ص ۶۵۶)، ایها الشیخ (ص ۶۷۷)، علی الاطلاق (ص ۶۸۳)، جمله الحدیث (ص ۸۳۸) و ...

همچنان که ملاحظه می‌شود، گروهی از این ترکیبات از نوع ترکیب‌های رایج و معمول در زبان فارسی نیست، بلکه تعبیرهای کنایی نارایج در زبان فارسی است که از

عربی گرفته شده است. در مواردی نیز بیهقی ترجمه ترکیبی عربی را به کار برده است: اگر عمر یابد و دست از شراب پیوسته که بیش تر بر ریق می خورد بدارد (ص ۶۸۲). در این جمله بر ریق ترجمه علی الریق عربی است.

پنجم، جمله‌های عربی است در تاریخ بیهقی. شیوه بیهقی این است که در آغاز یا پایان یا مطاوی جمله‌ها به تناسب، جمله‌ای عربی - قرآن یا حدیث یا مثل یا عبارتی از خویشتن - نقل می‌کند. پاره‌ای از این عبارتها، جنبه استشهاد و تأیید مطلب دارد، اما جای گرفتن آنها در جمله‌ها - در بسیاری از موارد - به گونه‌ای است که می‌توان آنها را به آسانی حذف کرد:

ما بندگان می‌ترسیم که او را سودا غلبه کند، فالعیاذ بالله و علتی آرد (ص ۵)  
نه بر گزاف است حدیث پادشاهان، قال الله عزوجل و قوله الحق: و زاده بسطه فی العلم و الجسم و الله یؤتی ملکه من یشاء (ص ۲۱)  
اما اینجا در حال نادر بیفتاد و قضای غالب با آن یار شد تا سالاری چنین برافتاد. و لا مرّد لقضاء الله (ص ۲۹۸)

و اگر کاغذها و نسخه‌های من، همه به قصد، ناچیز نکرده بودند، این تاریخ از لونی دیگر آمدی. حکم الله بینی و بین من فعل ذلک (ص ۳۷۱)  
ششم، اینکه در تاریخ بیهقی پاره‌ای عنوان‌ها و بیش تر تاریخ‌ها به عربی است.

#### ۴- فعل و جمله در تاریخ بیهقی.

- فعل «باید» همراه با مصدر مرخم و گاه مصدر کامل در تاریخ بیهقی مکرر به کار رفته و این کاربرد البته با متنی درباری و اشرافی و وجود شخصیت‌های حکومتی در آن، کاملاً متناسب است:

به خدمت باید آمد (ص ۳۳) ، به خدمت درگاه باید آمد (ص ۳۳) ، چاکران را امانت نگاه می‌باید داشت (ص ۳۸) ، باید به خدمت آید با لشکرها (ص ۳۹) ، اگر در چیزی خلل است به زودی در باید یافت (ص ۴۰) ، نزدیک ایشان نیز می‌باید آمد (ص ۴۲)

- فعل مجهول، مکرر در مکرر در تاریخ بیهقی به کار رفته و آن یکی از ویژگی‌های نثر بیهقی است. از آنجا که فعل مجهول در زبان فارسی کم کاربرد و در عربی پر کاربرد

است، مرحوم ملک الشعراء بهار این ویژگی را از تأثیرهای زبان عربی در نثر بیهقی دانسته است (سبک‌شناسی، ج ۲، ص ۷۲)، در تاریخ بیهقی، بعضی فعل‌های لازم نیز مجهول شده و در مواردی پس از نهاد آن، حرف را نیز آمده است. نمونه‌هایی اندک از کاربرد فعل مجهول در این کتاب این‌هاست:

نامه خوانده آمد (ص ۷) ، ... آن وقت که پدر ما امیر ماضی گذشته شد ... (ص ۸)

فرمان نیست که هیچ‌کس را از کسان وی بازداشته شود (ص ۸)

هر چه اینجا رود سوی وی نبشته می‌آید (ص ۱۴) ، سخت صواب و نیکو دیده آمده است (ص ۱۵) ، نامه نبشتند از فرمان او به برادرش به تهنیت و تعزیت ... چنانکه شرح داده آمد، این حال را (ص ۱۸) ، به زودی بیاید تا کار ملک را نظام داده آید (ص ۲۱) استطلاع رای من است که کرده می‌آید (ص ۲۳) ، بایستی که این باغ را دیده شدی (ص ۴۳۵) همچنان که ملاحظه می‌شود در ساخت بیش‌تر جمله‌های مجهول از فعل معین آمدن استفاده شده است.

**- جابه‌جایی ارکان جمله.** در نثرهای دوران سامانی و قرن پنجم، آوردن وابسته‌هایی چون مفعول و متمم و معطوف و قید بعد از فعل جمله فراوان است (خطیبی، ص ۱۳۳) در تاریخ بیهقی نیز مکرر این گونه جابه‌جایی دیده می‌شود و می‌توان آن را یکی از مختصات نثر بیهقی دانست؛ اما در نوشته‌های جابه‌جایی‌هایی دیگری نیز هست که فراوان است و این‌ها را نیز باید از ویژگی‌های نثر او شمرد، مانند:

مقدم آوردن فعل بر نهاد جمله. اگر چه ملک الشعراء بهار این گونه تقدیم را متأثر از جمله‌های فعلیه زبان عربی می‌داند (سبک‌شناسی، ج ۲، ص ۷۲). به نظر می‌رسد که بیش‌تر جنبه بلاغی داشته و از باب تأکید، فعل مقدم آمده باشد:

چون بشارت رسید به غزنین، چند روز شادی کردند خاص و عام و وضع و شریف (ص ۵) ، نبود آن دیلمان را بس خطری (ص ۸) ، مشغول نشود بدان ولایت که گرفته است (ص ۱۴) ، به غنیمت داشت امیرمسعود این حال را (ص ۱۶) ، بیاید در این تاریخ سخنان وی چه آنکه گفته و چه نبسته (ص ۲۱)

همچنین در جمله‌های مرکب، جمله پیرو یا جمله مؤول یا جمله توضیحی در موارد متعدد، پس از جمله پایه آمده است حال آنکه در کاربردهای معمول زبان فارسی - در مثال‌های زیر - این جمله‌ها مقدم می‌آید:

اعیان و فقها و قضاة و خطیب به رباط جرمق بمانده بودند از آن حال که افتاد (ص ۵) به سرای ابوالعباس اسفراینی رفتند که به رسم امیرمسعود بود به روزگار امیر محمود (ص ۶) ، باید که اولیا و حشم و فوج فوج لشکر را گسیل کند چنانکه صواب بیند (ص ۷) همچنین کنم اگر خدای عزّ و جلّ خواهد (ص ۱۴) ، ما را خداوندی گماشت، عادل و مهربان و ضابط چون او خود به سعادت بازگشت (ص ۲۳) ، چون به تخت ملک رسیدیم ... اینجا سالاری محتشم فرستیم ... تا باقی عراق گرفته آید اگر خدای خواهد (ص ۲۶) ، امیر را مصیبتی بزرگ رسیده است به مرگ سلطان محمود انارالله برهانه، هر چند که بر مراد می‌آید (ص ۴۹) ، آنچه دارد برای فرمان خداوند دارد چون گذاشته نیامد که به بنده قصدی کردند (ص ۴۶۴)

و تقدیم مسند که آن هم جنبه تأکید دارد:

نه خرد ولایتی است خراسان و هندوستان (ص ۲۱)

بزرگ عیبی باشد مردی را که خدای عزّ و جلّ بی پرورش داده باشد همّتی بلند و

فهمی تیز ... (ص ۳۹)

- حذف فعل و بعضی ارکان جمله از قرن پنجم به تدریج در نثر فارسی راه یافته است. تاریخ بیهقی یکی از این نثرهاست. حذف در این کتاب، بیش‌تر در این مواضع از جمله‌ها دیده می‌شود:

حذف فعل کمکی از ماضی نقلی و بعید و امثال آن:

این ملکه نصیحتی کرده است و سخت بوقت آگاهی داده (ص ۷)

مردمان آنجا خبر یافته بودند و تکلفی کرده (ص ۱۷)

اگر این حادثه بزرگ مرگ پدرش نیفتادی اکنون به بغداد رسیده بودی و دیگر عاجزان و نابکاران را برانداخته و رعایای آن نواحی را فریاد رسیده و همچنین حلاوت عدل بچشانیده (ص ۲۳)

و در مواردی این حذف، بی قرینه است:

همگان بندگی نموده و گفته که از بهر تسکین وقت را امیرمحمّد را به غزنین خوانده آمد (ص ۱۹)

حذف فعل باید به قرینه لفظی در جمله‌هایی که پس از این فعل مصدر کامل یا مرخم می‌آید:

هر کسی را که مظلمتی است ببايد آمد و بی حشمت سخن خویش گفت (ص ۴۲)  
بوالفضل و بو ابراهیم را ... و دیگران را به دیوان باید رفت ... و حال آن به شرح باز نمود (ص ۴۴)

نزدیک ایشان رسولی باید فرستاد و حجت گرفت (ص ۴۶)

حذف پاره‌ای ارکان دیگر جمله نیز در تاریخ بیهقی دیده می‌شود:

گفتم تندرست هستی؟ گفت: هستم. گفتم هیچ جراحت داری؟ گفت: ندارم (ص ۲۱۸-۲۱۹)

هرگونه سخن گفتند و رفت [= سخن رفت] (ص ۴۳۱)

اگر مثال سالار بگتغدی نگاه داشتندی، این خلل نیفتادی. نداشتند و هر کس به مراد خویش کار کردند (ص ۶۳۰)

اگر چه تکرار فعل به سبک نثرهای دوران سامانی در تاریخ بیهقی نمود چندانی ندارد، پاره‌ای تکرارهای دیگر در آن دیده می‌شود. از آن جمله است تکرار نشانه مفعول:

خیز کسان فرست و سپاه سالار تاش را و التون تاش حاجب بزرگ را و دیگر اعیان و مقدمات را بخوانید (ص ۱۴)

پس امیر غازی سپاه سالار را و سرهنگان را بنواخت (ص ۴۱)

امیرابوالحسن عقیلی را و یعقوب دانیال و بوالعلا را که طبیبان خاصه بودند به نزدیک غازی فرستاد (ص ۳۰۴)

و تکرار حرف اضافه میان در این جمله:

اوباش پیاده درمانند میان جوی‌ها و میان دره‌ها (ص ۴۷)



و تکرار ضمیر خود:

چنان نباشد که همه خود خورد و خود پوشد (ص ۳۰۸)

- در تاریخ بیهقی به موازات جمله‌های کوتاه، جمله‌های بلند و تو در تو نیز به کار رفته است. جمله‌های کوتاه و معطوف مانند:

هر کس از اعیان ... به محل و مرتبه خویش پیش رفتند و بایستادند و بنشستند و

بیارامیدند (ص ۳۵)

نقیبان بتاختند و آگاه کردند و بگفتند (ص ۴۰)

جمله‌های طولانی مانند:

و پس از آنکه این علوی را به رسولی فرستاد، نامه امیرالمؤمنین القادر بالله رضی الله عنه رسید به ری به تعزیت و تهنیت علی الرسم فی مثله، جواب نامه‌ای که از سپاهان نوشته بودند به خیر گذشته شدن سلطان محمود و حرکت که خواهد بود بر جانب خراسان و خواستن لوا و عهد آنچه با آن رود از نعوت و القاب که ولی عهد محمود است (ص ۱۸).

این هر دو نوع جمله در نثر بیهقی فراوان است؛ اما ویژگی دیگر در جمله بندی تاریخ بیهقی این است که جمله‌ای وابسته، توصیف‌گر واژه‌ای در جمله پایه است. در مواردی این جمله به جای اینکه به صورت جمله صلّه بعد از اسم مورد نظر قرار بگیرد بعد از فعل جمله پایه آمده است:

روزی گذشت که کس مانند آن یاد نداشت (ص ۶)، روزی بود که کس مانند آن یاد نداشت (ص ۴۱ و ۵۰)، کاری ساختند که کسی به هیچ روزگار بر آن جمله یاد نداشت (ص ۴۹)، دیگر روز غازی به درگاه آمد که اریارق را نشانده بودند (ص ۲۹۶)

و ممکن است چنین جمله‌ای با حرف ربط مرکب چنانکه به واژه مورد نظر بیوندد:

سه روز تعزیتی ملکانه برسم داشته آمد، چنانکه همگان پسندیدند (ص ۱۵)

- بیهقی، مکرر در مکرر صفت یا قید را به صورت عبارت وصفی در پایان جمله

آورده است:

خواجه بوسهل زوزنی آنجا پیش آمد گریخته از غزنین (ص ۲۷)

این مشتی او باش‌اند که پیش آمدند از هر جایی فراز آمده (ص ۴۵) ، نزل‌ها بیاوردند از حدّ و اندازه گذشته (ص ۵۰) ، دیگر روز غازی به درگاه آمد ... سخت آزار کشیده و ترسان گشته (ص ۲۹۶)

و گاه موصوف این گونه صفت‌ها - یا موصوفی که صفتی ساده برای آن آمده - تکرار واژه‌ای است که در جمله آمده:

شهر را آذین بستند آذینی از حدّ گذشته (ص ۱۷) ، ایشان را هزیمت کردند هزیمتی هول (ص ۴۷)

و در مواردی، چنین موصوفی همراه با صفت‌ها و متمم‌های متوالی آمده است: بوسعید دبیر نامه را بر ملا خواند. نامه‌ای با بسیار نواخت و دل‌گرمی جمله اولیا و حشم و لشکر را به خط طاهر دبیر صاحب دیوان رسالت امیرمسعود، آراسته به توفیع عالی و چند سطح به خطر امیر مسعود به حاجب بزرگ علی، مخاطبه حاجب فاضل برادر و نواخت‌ها از حدّ و درجه بگذشته بلکه چنانکه اکفا به اکفا نویسند (ص ۷) - در مواردی مسند جمله ربطی یا قید، همراه با واژه چون در آغاز و ی در پایان آن آمده است:

امیرمحمد روزی دو سه چون متحیری و غمناکی می‌بود (ص ۴)

غازی ... چون نومیدی می‌آمد و می‌شد (ص ۲۹۹)

[غازی] چون متحیر بماند (ص ۳۰۰)

خوارزمشاه چون دل شده‌ای می‌باشد (ص ۴۳۷)

- بیهقی در توصیف پاره‌ای خصلت‌ها، جمله‌بندی‌ها را به گونه‌ای دیگر نیز آورده که قابل توجه است:

بگتکین حاجب در خرد بدان منزلت است که هست (ص ۹)

امیرالمؤمنین به شفاعت نامه‌ای نبشته بود تا سپاهان بدو باز داده آید ... و نامه آورد

بر جای بمانده و اجابت می‌بود و نمی‌بود (ص ۱۶)

حال با سلطان مسعود آن است که هست (ص ۶۰)

استادم هر چند در خرد و فضل آن بود که بود از تهذیب‌های محمودی چنانکه باید  
یگانه‌ زمانه شد (ص ۸۸)

- شیوه دیگری که بیهقی در جمله‌بندی‌های خود به کار برده و در نثرهای بیش از  
وی کم‌تر دیده می‌شود، آوردن جمله‌های معترضه است. بجز جمله‌های دعایی، مانند:  
«همیشه باد» (ص ۲۱) و امثال آن، جمله‌های کوتاه یا بلندی - که جنبه توضیحی دارد -  
در درون جمله‌ها آمده که در مواردی به طولانی شدن و پیچیدگی جمله نیز می‌انجامد:  
- این نامه را - اگر گوئید - باید فرستاد به نزدیک امیر محمد (ص ۹)

- امیر ... بدین نامه‌ها - که رسید - سخت قوی‌دل شد (ص ۱۹)

- اگر خداوند چون از شغل‌ها که پیش دارد فارغ گشت - و زود باشد که فارغ  
گردد، چه پیش همت بزرگش خطر ندارد - و چنان باشد که به سعادت اینجا باز آید ...  
امروز بنده و فرمانبردارند، آن روز بنده‌تر و فرمان‌بردارتر باشیم (ص ۲۴)  
- دیگر روز چون بار بگسست - و اعیان ری به جمله آمده بودند به خدمت با این  
مقدمان و افزون از ده هزار زن و مرد به نظاره ایستاده - اعیان را به نیم ترگ بنشانند  
(ص ۲۵)

دیگر روز بار داد. هارون پسر خوارزمشاه را که از رافعیان بود از جانب مادر -  
امارت خراسان پیش از یعقوب لیث رافع بن سیار داشت و نشست او به پوشنگ بود،  
خوارزمشاه مادرش را آن وقت به زنی کرده بود که به هرات بود در روزگار یمین  
الدوله پیش از خوارزمشاهی - هارون یک ساعت در بارگاه ماند ... (ص ۴۵۲)

۵- بیهقی همچون دیگر صاحب سبکان، بر زبان تسلط دارد و یکی از وجوه چیرگی  
او، وسعت واژگانی کتاب اوست. یکی از جنبه‌های واژگان نثر او، واژه‌های مرکب و  
اشتقاقی است که وی به کار برده و پاره‌ای از آنها در متن‌های دیگر - و به ویژه متن -  
های پیش از آن - کم‌تر به کار رفته و نیز معنایی که بیهقی از پاره‌ای از آنها مراد کرده،  
خاص اوست. نمونه‌ای از واژه‌های مرکب او - به جز کنایه‌هایی که پیش از این ذکر  
کردیم - این‌هاست: دل مشغول (ص ۱۸)، قوی‌دل (ص ۱۹)، دل‌انگیز (ص ۲۰)، نیکو  
داشت (ص ۲۲)، بدساختگی (ص ۲۷)، خامل ذکر (ص ۳۴)، یکسواره (ص ۳۴)، نیکو گفت

(ص ۳۵)، بهتر آمد (ص ۳۸)، نیک اسبه (ص ۴۷)، دُم کنده (ص ۵۹)، نو لطف (ص ۶۲)، زهرخنده (ص ۶۲)، نیست همتا (ص ۱۰۱)، نیم کافر (ص ۲۱۷)، خواجه شمار (ص ۲۲۸) به کار آمده (ص ۳۰۳)، بن آگوش آگنده (ص ۳۵۲)، آب ریختگی (ص ۳۷۵)، دندان مزد (ص ۳۸۵)، حَشَم دار (ص ۴۰۳)، نوخاسته (ص ۴۱۸)، عاقبت نانگر (ص ۴۱۸)، پُرمَنش (ص ۴۲۴)، باد گرفته (ص ۴۲۴)، بسته کار (ص ۴۲۹)، گشاده کار (ص ۴۲۹)، عنایت نامه (ص ۴۵۸)، فراخ مزاح (ص ۴۵۸)، سوهان سبلت (ص ۶۷۲)، باریک گیر (ص ۷۱۲)، نیم رسول (ص ۸۴۷)، فراخ یافت (ص ۸۴۸)، دست آویز (ص ۸۴۹)، خرده مردم (ص ۸۵۱).

و واژه‌هایی که ترکیب آنها با نوعی حذف و اختصار همراه است مانند زاستر (ص

۳۴) و سوزیان (ص ۸۴).

و بعضی کاربردهای خاص در فعل‌ها مانند فعل‌های مرکبی که با افکنندن ساخته است از جمله: حمله افکنندن (ص ۴۷)، حشمت افکنندن (ص ۴۷)، شادی افکنندن به دل خلق (ص ۴۹)، سخن را در مشورت افکنندن (ص ۳۷۵)، نفرت و بدگمانی افکنندن (ص ۴۲۱)، و نیز فعل‌هایی مانند: در چیزی آویختن (ص ۴۲۳)، مهمی در افتادن (ص ۴۲۳)، حشمت افتادن (ص ۴۲۳)، رای غزو درافتادن (ص ۳۷۶) و تولد کردن (ص ۳۴).

واژه‌های اشتقاقی که در تاریخ بیهقی بیش‌تر قابل توجه است آنهاست که با پسوند گونه ساخته شده بخصوص در معنایی که بیهقی به کار برده است. مانند خَلَق گونه (ص ۲۲۹)، ترگونه (ص ۳۴۰)، متربَد گونه (ص ۴۱۶)، آرام گونه (ص ۴۳۷)، خلوت گونه (ص ۴۶۲)، خجل گونه (ص ۴۶۴)، بیگاه گونه (ص ۵۱۱)، بیگناه گونه (ص ۶۲۱).

و واژه‌هایی که با پسوند وار ساخته شده مانند بخردوار (ص ۲۴)، کاهل‌وار (ص ۳۴۰)، ترکی‌وار (ص ۷۳۳)، اکفاء وار (ص ۸۹۶)، حَجَّاج وار (ص ۹۲۶)، و واژه‌هایی که با پیشوند بِ ساخته شده مانند برز (ص ۳۸۹) و امثال این‌ها.

هر چند که بیهقی بیش‌تر به ذکر تاریخ و مسائل وابسته به آن توجه دارد و تخیل و هنجارگریزی در نثر او عاملی است ثانوی، ترکیب‌های اضافی و وصفی فراوانی در کتاب او دیده می‌شود که بی‌شک بخشی از آنها قابل توجه تواند بود. علاوه بر ترکیب‌های معمولی او مانند شِبه وزیر (ص ۲۸)، اصحاب مناصب و ارکان دولت (ص ۳۵)،

خداوندان قلم (ص ۵۰)، تحمل‌های پادشاهانه (ص ۲۹۹) و امثال این‌ها، بیهقی در موارد مکرر، صفت‌ها را به صورت جمله یا عبارتِ وصفی به کار برده و ما پیش از این نمونه‌هایی را از آنها نقل کردیم و در همین موارد است که تفنن‌هایی کرده که ویژه اوست مانند:

بوسهل زوزنی بادی گرفت که از آن هول‌تر نباشد (ص ۱۸۸)

دیناری و دستارچه‌ای با دو پیروزه نگین سخت بزرگ بر انگشتری نشانده به دستِ خواجه داد (ص ۱۹۰)

امیرمسعود انگشتری پیروزه، بر آن نگین نام امیر بر آنجا نبشته به دستِ خواجه داد (ص ۱۹۱)

از جمله تفنن‌های بیهقی در واژه و ترکیب، کاربردهای کنایی اوست که چون پیش از این، از آن سخن گفتیم آن بحث را در اینجا در باقی می‌کنیم. بیهقی برای بیان کثرت و مبالغه، از تکرار واژه با حرف واسطه در یا بر کلماتی ساخته مانند خوازه بر خوازه (ص ۴۹)، قبه بر قبه (ص ۴۹)، پیغام در پیغام (ص ۳۰۳) و این‌ها جز کثرت‌ها و مبالغت‌هایی است که با قیدهایی چون سخت و صعب و امثال آن بیان کرده یا مبالغه‌هایی زیبا که به صورت جمله بیان شده است مانند:

گریستن بر ما افتاد. کدام آب دیده که دجله و فرات چنانکه رود، براندند (ص ۸۵).

۶- بیهقی به مناسبت بحث‌های تاریخی، اصطلاحات دیوانی و درباری فراوانی را که در عصر غزنوی رایج بوده به کار برده است آن چنان که کتاب او یکی از مهم‌ترین منابع برای تحقیق در این گونه اصطلاحات است و شاید بتوان گفت که در متون تاریخی پیش از مغول، در هیچ کتاب دیگری این گونه اصطلاحات بدین وسعت به کار نرفته است. نمونه آنها عبارت است از شرابدار (ص ۴) خیل‌تاش (ص ۵)، کوتوال (ص ۵)، منشور توقیعی (ص ۱۰)، ملطفه (ص ۱۳)، رکابدار (ص ۱۳)، مرتبه‌دار (ص ۲۴)، سالار غازیان (ص ۲۴)، نقیب علویان (ص ۲۴)، نامه توقیعی (ص ۲۸)، نوبتی و حاجب و وزیر بزرگ (ص ۳۵)، رسولدار (ص ۵۰)، اجری و مشاهره (ص ۴۰۴)، وکیل در (ص ۴۰۴)، اسکدار (ص ۴۰۴)، اشراف (ص ۴۰۵)، مستخرج (ص ۴۶۲) و ... .

تأمل در پاره‌ای از این اصطلاحات، نکاتی را دربارهٔ بعضی رده‌های اجتماعی و دیوانی نیز روشن می‌سازد.

علاوه بر این، توجه بیهقی به جزئیات امور و ذکر آنها، تاریخ بیهقی را تبدیل کرده است به یکی از مهم‌ترین منابع تحقیق در باب پاره‌ای آداب و رسوم و تشریفات درباری رایج در آن عهد. چند نمونه از این توضیحاتِ ضمنی بیهقی، این‌هاست:

فرشان سرای پرده بیرون برده بودند و در آن هفته بخواست رفت (ص ۱۲)  
امیر دیگر روز بار داد با قبایی و ردایی و دستاری سپید (ص ۱۵) (مربوط است به آداب عزاداری میان ترکان مهاجر به خراسان و نیز ص ۳۷۳ دیده شود)

غازی سپاه سالار خراسان به خدمت استقبال رفت با بسیار لشکر و زینتی و ابهتی تمام بساخت. امیر بر بالایی بایستاد و غازی پیش رفت و سه جای زمین بوسه داد. امیر فرمود تا او را کرامت کردند و بازو گرفتند تا فراز آمد و رکاب امیر ببوسید (ص ۴۰)  
... اسب سپاه سالار عراق خواستند (ص ۳۷۳)

۷- دست کم دو ویژگی در کاربرد ضمیر در تاریخ بیهقی نیز گفتنی است. یکی جمع بستن ضمیر شماس است مانند:

احمد حسن شماییان را نیک شناسد (ص ۱۹۴)، - شماییان را فرمان نبود جنگ کردن (ص ۳۰۲)، شماییان مردمان پشت به پشت آرید (ص ۴۴۷)

و دوم کاربرد ضمیر است در جمله به گونه‌ای که گاه نوعی پیچیدگی و ابهام در جمله ایجاد می‌کند مانند:

امیر خداوند پادشاه است، آنچه فرمودنی است بفرماید که اگر بروی قرمطی درست گردد در خون وی سخن نگویم بدان که وی را در این مالش که امروز منم مرادی بوده است و پوست باز کرده بدان گفتم که تا وی را در باب من سخن گفته نباید که من از خون همهٔ جهانیان بیزارم (ص ۲۲۶)

۸- بیهقی ضمن رعایت فخامت سخن، به زبان مردم کوچه و بازار توجهی خاص دارد. بی شک بعضی تعبیرات کنایی را از زبان مردم گرفته است، به دلیل آنکه صورتی از آنها هنوز در زبان محاوره هست مانند دایهٔ مهربان‌تر از مادر (ص ۵۹)، نان و نمک

(ص ۶۰)، آبی بر آتش برآمدن (ص ۲۹۵)، آفتاب زرد (ص ۲۹۵)، موی در کار کسی خزیدن (ص ۵۳۰) و بعضی مثل‌های عامیانه مانند «مادر مرده و ده درم وام» (ص ۸۶) که به تصریح نویسنده مثلی بوده است رایج در زبان زالان نسابور؛ و نیز کاربرد فعل آمدن در این جمله - که بی‌شک متأثر از زبان گفتار است:

این زن بیامد و با این کنیزک بگفت و کنیزک آمد و با غازی بگفت و سخت  
بترسانیدش (ص ۲۹۹)

و نیز تعبیر زدن دل در این جمله:

یک روز به خانه خویش بودم. گفتند سیاحی بر در است. می‌گوید حدیثی مهم دارم.  
دلم بزد که از خوارزم آمده است (ص ۴۱۰)  
و از این نوع است دشمنایگی جانی (ص ۴۰۳) و مهترتر (ص ۱۹۱) و موارد متعدد  
دیگر از این دست.

۹- بیهقی به بیان صرف وقایع - آن چنان که مرسوم مورخان است - نپرداخته بلکه  
در بسیاری موارد آن‌ها را رنگ داستان داده و چون زبان روایت در اثر او قوی است در  
بخش‌هایی از کتاب، خواننده با داستان‌واره‌هایی جذاب رو به روست که خواندن آن  
وی را نمی‌آزارد. علاوه بر داستان حسنک، داستان‌های خیشخانه هرات، حصیری و  
میمندی، فرو گرفتن اربارق و غازی، فرو گرفتن بوسهل زوزنی و بعضی داستان‌هایی که  
از گذشتگان نقل کرده، مانند داستان فضل بن جعفر برمکی و هارون و امثال این‌ها از  
این دست است. در این داستان‌واره‌ها، اوج‌ها و گره‌هایی هست که بر بُعد داستانی آنها  
می‌افزاید و خواننده را در انتظار و اضطراب نگاه می‌دارد.

۱۰- از ویژگی‌های نثر بیهقی، صمیمی بودن آن است. علاوه بر زبان معتدل و ساده-  
ای که بیهقی برای بیان تاریخ برگزیده و تأثیرپذیری او از زبان مردم - چنانکه بدان  
اشارت رفت - در جای جای از کتاب خود با عواطف و احساسات خواننده احساس  
می‌کند. این هماهنگی از آن جهت نیز هست که این احساسات را او خود در خواننده  
برانگیخته است. یکی از نمونه‌های بارز آن، شرحی است که پس از به دار آویختن  
حسنک نوشته است:

این است حسنک و روزگارش؛ و گفتارش رحمه الله علیه این بود که گفتی مرا دعای نشابوریان بسازد، و نساخت. و اگر زمین و آب مسلمانان به غصب بستند نه زمین ماند و نه آب، و چندان غلام و ضیاع و اسباب و زر و سیم و نعمت هیچ سود نداشت. او رفت و این قوم که این مکر ساخته بودند نیز برفتند رحمه الله علیهم و این افسانه‌ای است با بسیار عبرت و این همه اسباب منازعت و مکاوحت از بهر حطام دنیا به یک سوی نهادند. احمق مردا که دل در این جهان بندد که نعمتی بدهد و زشت بازستاند... چون از این فارغ شدند بوسهل و قوم از پای دار بازگشتند و حسنک تنها ماند چنانکه تنها آمده بود از شکم مادر (ص ۲۳۴-۲۳۵)





## زیر نویس ها

- ۱- برای اطلاع بیشتر در باب ابوالفضل بیهقی و تاریخ او مراجعه فرمایید به منابع زیر:
  - پیرامون تاریخ بیهقی، سعید نفیسی
  - یادنامه بیهقی، دانشگاه مشهد
  - سبک شناسی، محمدتقی بهار (ملک الشعرا)
  - تاریخ بیهقی با معنی واژه‌ها و شرح بیت‌ها و جمله‌های دشوار و امثال و حکم، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، مقدمه.
  - فرهنگ تاریخ بیهقی، دکتر سیداحمد حسینی کازرونی، تهران، زوآر، ۱۳۸۴.
- ۲- سنواتی که ذکر شد از متن تاریخ بیهقی به دست آمده است: «... و این حال‌ها استاد محمود وراق سخت نیکو شرح داده است در تاریخی که کرده است در سنهٔ خمسین و اربعمائه، چندین هزار سال را تا سنهٔ تسع و اربعمائه بیاورده و قلم را بداشته به حکم آنکه من از این تسع آغاز کردم.» (ص ۳۴۲)
- «... من تاریخی که می‌کنم پنجاه سال را که بر چندین هزار ورق می‌افتد...» (ص ۲۵۰)
- بر اساس دو جملهٔ مذکور، تاریخ بزرگ بیهقی از سال ۴۰۹ آغاز و به سال ۴۵۹ ختم می‌شده است.
- ۳- بیهقی بارها دربارهٔ تفصیل کار خود و توجه به جزئیات، در تاریخ خود اشاراتی کرده است. نمونه را به نقل یک جمله بسنده می‌شود:  
سخن اگر دراز شود از نکته و نادره خالی نباشد (ص ۳۰۷)
- ۴- اینکه مرحوم دکتر فیاض، مقامات یا مقامات محمودی را - که بیهقی دوبار از آن نام برده - بخش محمودی تاریخ خود دانسته‌اند (تاریخ بیهقی، توضیحات دکتر خلیل خطیب رهبر، ص ۳۳۱، توضیحات ص ۲۰۳ ش ۳) درست نمی‌نماید؛ بلکه کتاب مذکور، مجموعهٔ منشآت ابونصر مشکان بوده است. بیهقی (ص ۱۸۸) پس از بیان مراسم خلعت پوشی احمدبن حسن میمندی، دربارهٔ مواضع میمندی با سلطان مسعود و سوگندنامه‌ای که وزیر بر زبان رانده بود نوشته است: «... و نسخت سوگندنامه و آن مواضع بیاورده‌ام در مقامات محمودی که کرده‌ام، کتاب مقامات: و اینجا تکرار نکردم که سخت دراز شدی.» اگر این کتاب، تاریخ عصر محمود است چرا مواضع و سوگندنامه میمندی که مربوط به وزارتش در عصر مسعود است در آن آمده است؟
- ۵- حدس استاد دکتر مهدوی دامغانی است. حاصل اوقات، ص ۶۴۸.

### کتاب‌نامه (فهرست منابع و مآخذ)

- بهار، استاد محمدتقی ملک الشعراء، سبک‌شناسی، ج ۲، کتاب‌های پرستو، تهران، ۱۳۴۹.
- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، دانشگاه مشهد، مشهد، ۱۳۵۰.
- خطیب رهبر، دکتر خلیل، تاریخ بیهقی با معنی واژه‌ها و شرح بیت‌ها و ... انتشارات سعدی، تهران، ۱۳۶۶.
- خطیبی، دکتر حسین، فن نثر در ادب پارسی، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۶.
- مهدوی دامغانی، دکتر احمد، حاصل اوقات، به کوشش دکتر سیدعلی محمد سجادی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۸۱.

